

درس های انقلاب بهمن

در حالی که به سالروز انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نزدیک می شویم، که طبقه کارگر ایران و توده های محروم، طی این سالها در کوران مبارزه طبقاتی با رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، تجربیات ارزشمند و در عین حال خونینی را پشت سر نهاده اند. این تجربیات بالطبع درس هایی را نیز با خود، به همراه دارند که جمع بندی و دقت در آن ها، راهنمای عملی کارگران در به کار بستن صحیح و کسب آمادگی برای تدارک سرنگونی جمهوری اسلامی و به کف آوردن دموکراسی و قدرت سیاسی، خواهد بود.

در انقلاب سال ۱۳۵۷، که بنا به ماهیت و انگیزه طبقات و نیروهای شرکت کننده در آن، می توانست انقلابی دموکراتیک باشد، بورژوازی متوسط ایران، به ویژه سرمایه داران تجاری و صنعتی ای که در رژیم گذشته از قدرت سیاسی محروم بودند و آن بخش از روحانیت که به تصرف قدرت سیاسی می اندیشید، زیر رهبری روحانیان و احزاب و گروه های بورژوازی مذهبی و ناسیونالیست، با اتکا بر توهم توده ها و اکثر سازمان های سیاسی، در شرائط فقدان حزب کمونیست و سیاست مستقل کارگری، نبودن رهبری کارگران در جنبش انقلابی، نبودن یک برنامه ی اجتماعی دموکراتیک شناخته شده برای توده ها، نبود نهادها و عادات زندگی دموکراتیک در جامعه، بی آنکه حتی در حرف شعاری دموکراتیک عرضه کنند در قیام ۲۲ بهمن در سازش با امپریالیسم به قدرت رسیدند. رژیم جمهوری اسلامی که بیان عقیم ماندن این انقلاب بود با حفظ اساس ماشین نظامی، پلیسی و اداری رژیم پادشاهی و افزودن ارگان های سرکوبگر و نهادهای ارتجاعی جدید بر آن، وظیفه نابودی انقلاب را به نفع

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۶ بهمن ۱۳۹۰



فهرست:

۱ ص	درس های انقلاب بهمن
۴ ص	سازمان های طبقه کارگر
۶ ص	پیام گشایش اتحادیه بین المللی کارگران
۱۳ ص	اساسنامه عمومی اتحادیه بین المللی کارگران
۱۶ ص	برگی از افتخارات رژیم جمهوری اسلامی
۱۸ ص	چند شعر

بورژوازی، روحانیان، زمینداران و امپریالیسم به عهده گرفت.

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، ابزار اعمال دیکتاتوری بورژوازی و روحانیان در ایران است. ارتجاع سیاسی حاکم، در گذشته در شکل سلطنت و اکنون به صورت دولت دینی (ولایت فقیه)، پاسدار شرایط عقب مانده ی اجتماعی - سیاسی ایران و سلطه و ستم امپریالیسم بر این کشور است. این رژیم بنا به ماهیت خود بزرگ ترین مانع تکامل مبارزه طبقاتی کارگران بوده، وجه مشخصه ی اصلی اش داشتن سیاست پیگیر ضد کارگری و ضد دموکراتیک است. بنابراین، رژیم جمهوری اسلامی دشمن مقدم انقلاب ایران و سرنگون کردن آن وظیفه فوری کارگران این کشور است. یک شرط مهم پیروزی مبارزات کارگران، سیاست مستقل آنها است. در همان حال، کارگران برای پیروزی در مبارزه با سرمایه داران، باید بتوانند طبقات و لایه های زحمتکش جامعه را از زیر نفوذ سرمایه داران و سیاستمداران و روشنفکران آنها بیرون بیاورند و به سیاست خود جلب کنند. به عبارت دیگر، یک شرط مهم دیگر پیروزی مبارزات سیاسی طبقه کارگر، تأمین رهبری طبقه کارگر در مبارزات اجتماعی به ویژه در مبارزه سیاسی است. این رهبری نه از طریق زور، بلکه از راه کار پیگیر و اقناعی، دفاع از مبارزات بحق زحمتکشان غیر پرولتاری و با روشن شدن درستی سیاست طبقه کارگر در عمل برای زحمتکشان دیگر، میسر می شود. طرح شعارهای مستقل سیاسی روشن در مقابل شعارهای سازشکارانه، آغشته به توهمات مذهبی و کیش شخصیتی اصلاح طلبان و لیبرال ها، طرح مشخص مطالبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کارگران و توده های زحمتکش، به دست یابی این اهداف کمک خواهد کرد. استثمارگران حاکم برای تداوم سلطه

اقتصادی و سیاسی خود علاوه بر سرکوب آزادی های سیاسی و مدنی مردم به اسارت روحی و تخریب ذهنی آنها و دچار کردنشان به توهمات و آرزوهای پوچ و به سوق دادن و تهییج کردن شان در جهت این اوهام، آرزوها و اهداف خیالی یا ارتجاعی روی می آورند. تکیه بر توهمات دینی یکی از کارآترین روش های استثمارگران برای سرکوب، کنترل و یا منحرف کردن مبارزات توده ها در طول تاریخ بوده است. رژیم جمهوری اسلامی از تجربه طولانی در این فریبکاری رسوای استثمارگران بهره مند است. اما رسوا بودن این فریبکاری مانع از آن نشده است که رژیم با تکیه بر "حکم حکومتی" مبتنی بر قدرت دینی هر چیزی را که می خواهد به تصویب برساند و با تکیه بر همین استبداد دینی نمایندگان مجلس شورای اسلامی را وادار کند حتی مصوبات خود را پس بگیرند. رژیم برای توجیه سرکوب جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دموکراتیک عام مردم، مبارزه ملت های زیر ستم ایران برای رفع ستم ملی، جنبش دانشجویان و جوانان، برای خواب کردن مردم و سرانجام به منظور پر کردن جیب کارگزاران ایدئولوژیک خود در حوزه ها و مدارس دینی و نهادهای تبلیغاتی مذهبی، بودجه های هنگفت و فزاینده ای اختصاص می دهد. علاوه بر کارکرد ایدئولوژیک دین در مبارزه طبقاتی استثمارگران به ضد استثمار شوندگان و ستمدیدگان و تأمین مالی تبلیغ و ترویج دینی، تلاش برای اختصاص مبالغ هنگفت از خزانه عمومی برای نهادهای دینی انگیزه ای دیگر برای پر کردن جیب روحانیان حاکم و دست یابی آنها به مقامات بالای دولتی و یا مؤسسات خصوصی، دانشگاه ها و غیره است؛ اینان از این طریق "هم زیارت و هم تجارت" می کنند!

کارگران همچنین باید درک روشنی از امپریالیسم، عملکرد و سیاست آن در سطح جهانی و به

ویژه در منطقه خاورمیانه داشته باشند. لازم است مضمون و اهداف سیاست خارجی رژیم را که مکمل سیاست داخلی ارتجاعی او است، به درستی بشناسند و آثار نکبت بار آن را بر سیاست داخلی و نیز بر جنبش کارگری و مبارزات ضد امپریالیستی مردم منطقه درک کنند. آثار نکبت بار سیاست رژیم حاکم در ایران و سلطه طلبی امپریالیسم هم اکنون خود را از یک سو به صورت هزینه های سرسام آور نظامی در شرایط فقر سیاه و تورم افسار گسیخته، افزایش سلطه پاسداران و نظامیان بر امور مختلف کشور و رجزخوانی های تحذیر کننده به نفع رژیم و کشاندن توده های مردم به کشتارگاه های نظام سرمایه داری، و از سوی دیگر به شکل تهدید جنگ و جنگ روانی، تحریم اقتصادی و دیگر فشارهای قدرت های بزرگ سرمایه داری نشان می دهد، که زندگی توده های مردم را زهر آگین تر می کند. دعوی این قدرت ها با رژیم جمهوری اسلامی دعوی قدرت در منطقه است و توده های مردم در این دعوی قدرت هیچ نفعی ندارند. برعکس، منافع مردم با برانداختن انقلابی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و سلطه امپریالیسم بر منطقه و جهان و ادامه انقلاب تا محو سرمایه داری در جهان تأمین می شود. سرمایه داران، دولت هایشان و نهادهای جهانی سرمایه، تنها به تحمیل و تشدید استثمار کارگران و زحمتکشان و دیکنه کردن سیاست های ریاضت کشانه بر آنان بسنده نمی کنند. آنان اقدامات ضد اتحادیه ای، ضد مذاکرات جمعی، محدود کردن حق اعتصاب و غیره در کشورهای متروپل (مثلا در آمریکا) را کافی نمی دانند و شدیدتر از گذشته به تلاش های ارتجاعی خود برای حفظ و گسترش سلطه خود بر جهان و برای سرکوب و یا منحرف کردن مبارزات کارگران و زحمتکشان برای آزادی و نان و یا مصادره این مبارزات به نفع بورژوازی ادامه می دهند. ما همچنین شاهد تلاش های بورژوازی و امپریالیسم جهانی برای منحرف کردن و

مصادره جنبش ها و انقلابات توده مردم به نفع بورژوازی و امپریالیسم در شمال آفریقا و خاورمیانه هستیم. امپریالیست ها، به ویژه امپریالیسم آمریکا و اروپای غربی، و بورژوازی محلی متحد یا کارگزار آنها در این کشورها می کوشند جنبش های وسیع کارگران و توده های تهیدست شهر و روستا را در مرحله نخست سرکوب کنند و اگر امکان این کار ممکن نباشد، منحرف نمایند و بر طبق منافع و اهداف طبقاتی خود شکل دهند. آنان در تونس به نحوی کمابیش از پشت پرده برای حفظ ماشین سرکوب نظامی و پلیسی، حفظ امتیازات طبقاتی سرمایه داران و زمینداران، کنار زدن توده ها و به جلوی صحنه کشیدن احزاب و دسته های اپوزیسیون بورژوایی رژیم بن علی، وارد عمل شدند، در مصر با تکیه بر ارتشی که از نظر مالی و تسلیحاتی و نیز به لحاظ استراتژیک وابسته به امپریالیسم است، کوشیدند فوران جنبش انقلابی مردم را به حذف مبارک و خانواده او، آن هم به ابتکار خود، محدود کنند و با تغییرات نیم بندی در قانون اساسی که هیچ تحول معنی دار مثبتی در زندگی سیاسی و اقتصادی - اجتماعی توده های مردم پدید نمی آورد سر و ته قضیه را به هم آورند. سیاست آنان در لیبی و بحرین و یمن آشکارتر و "سراسر تر" بود: با تجاوز مستقیم نظامی در لیبی و بمباران و موشک باران آنجا از یک سو و با حمایت نظامی، سیاسی و مالی از "شورای ملی انتقال" - ارگانی مرکب از عناصر "اپوزیسیونی" که تا دیروز همکار رژیم جنایتکار قذافی بودند، برخی افسران ارتش قذافی، پاره ای از سران قبائل، گروه ها و دار و دسته های گوناگون پان اسلامیست و جمعی از سیاست پیشگان و عناصر جاه طلبی که آینده سیاسی خود را در اجرای سیاست های اوباما، سارکوزی و کامرون در منطقه مدیترانه می بینند - تاکنون توانسته اند مبارزات عادلانه مردم به ضد رژیم قذافی را به جنگ ارتجاعی و از هر دو سو

غیرعادلانه تبدیل کنند و مردم لیبی را تا مدتها در محاصره آتش قذافی از یک سو و نیروهای ناتو از سوی دیگر قرار دهند.

در بحرین، تلاش "شورای همکاری خلیج" را که مدافع حاکمان عربستان، کویت، امارات متحده و دیگر شیوخ نفتی منطقه است برای اعزام نیروی سرکوب برای حمایت از رژیم آل خلیفه تأیید و تشجیع کردند. همین "شورای همکاری خلیج" اینک برای حفظ رژیم سرکوبگر و وابسته علی صالح بدون علی صالح و البته با تضمین مصونیت او و حفظ منافع و برتری حزب و دارو دسته او در یمن وارد عمل شده است. تلاش های آشکار و پنهان قدرت های امپریالیستی برای کنترل اوضاع سیاسی و شکل دادن به آینده سیاسی در سوریه، اردن، الجزایر و مراکش و مصادره جنبش ها و اعتراضات بحق کارگران و مردم زحمتکش و ستمدیده این کشورها به نفع بورژوازی و امپریالیسم و حمایت از متحدان محلی مانند اسرائیل، عربستان سعودی و غیره سرلوحه سیاست امپریالیسم در منطقه است.

بورژوازی و امپریالیست های مدافع حفظ سرمایه در ایران نیز سعی می کنند با تکیه بر ضعف های مبارزاتی طبقه کارگر و توده های زحمتکش، بر فراز جنبش انقلابی توده ها تحولات سیاسی - اجتماعی را سامان داده و با آلترناتیوسازی های کاذب و حمایت از اپوزیسیون های بورژوائی، انقلاب را به مجرای اصلاحات و بند و بست های سیاستمداران حرفه ای و نهایتاً دست به دست کردن ماشین دولتی و اداری حاضر، منحرف سازند.

آنچه پس از ۳۳ سال کشتار و سرکوب و تاراج و به یغما بردن هست و نیست کارگران و زحمتکشان و گسترش فقر و سیه روزی، نبود آزادی و دموکراسی، بر تار و پود زندگی محرومان جامعه حاکم است، تنها

با گسترش رویارویی انقلابی کارگران به ضد رژیم جمهوری اسلامی، طبقه سرمایه دار، امپریالیسم جهانی، با سیاست آگاهانه و مستقل و متشکل، پاسخ قطعی خواهد گرفت. به کلام دیگر مهم ترین درس انقلاب بهمن، ضرورت **تداوم انقلاب** با دستان توانای طبقه کارگر و متحدان انقلابی اش، برچیدن حکومت سرمایه داران و زمینداران، برپا داشتن جمهوری دموکراتیک شورائی و پیش روی به سوی سوسیالیسم است.

زنده باد آزادی و سوسیالیسم

کارگران انقلابی متحد ایران

بهمن ۱۳۹۰

سازمان های طبقه کارگر

شیده رخ فروز

بخش دوم

حزب کمونیست و نقش آن در رهبری

مبارزات طبقه کارگر

طبقه کارگر برای انجام وظیفه تاریخی بزرگ خود، یعنی انقلاب اجتماعی پرولتاریا، در درجه اول و بیش از هر چیز، نیازمند حزب مستقل انقلابی خویش یعنی حزب کمونیست است که در تقابل با همه احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی، قرار دارد. حزب کمونیست جزء آگاه، پیشرو و تشکل عالی پرولتاریاست که از تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر به وجود می آید. این حزب در راه تحقق انقلاب اجتماعی پرولتاریا:

- رهبری همه اشکال عملی و نظری مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به عهده می‌گیرد،

- علل سیه روزی او و آشتی ناپذیری منافع استثمارگران و استثمار شوندهگان را به وی نشان می‌دهد،

- اهمیت تاریخی و شرایط لازم انقلاب اجتماعی را بر او آشکار می‌سازد،

- چاره ناپذیری وضعیت سایر توده های زحمتکش و استثمار شونده در جامعه سرمایه داری و ضرورت انقلاب اجتماعی برای رهائی از یوغ سرمایه را به آنان توضیح می‌دهد،

- طبقه کارگر را به عنوان پرچمدار و پیشاهنگ مبارزه به ضد هرگونه استثمار، ستم و تقسیم جامعه به طبقات، تربیت می‌کند.

حزب کمونیست همه بخش های زحمتکش و استثمار شونده شهروندان را تا آنجا که موضع پرولتاریا را می‌پذیرند، به صفوف خود فرا می‌خواند.

در «قطعنامه درباره ایجاد احزاب طبقه کارگر، مصوب کنگره لاهه به عنوان ماده 7 اساسنامه انترناسیونال اول، سپتامبر 1872» چنین آمده است: «در برابر قدرت جمعی طبقات دارا، طبقه کارگر نمی‌تواند همچون یک طبقه عمل سیاسی، کند مگر با تشکل خود در یک حزب سیاسی، متمایز از و مخالف با همه احزاب کهنی که طبقات دارا تشکل داده اند. این تشکل طبقه کارگر در حزب سیاسی، برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن، یعنی انحلال طبقات، اجتناب ناپذیر است.

تشکل نیروهایی که تاکنون طبقه کارگر با مبارزات اقتصادی خود به وجود آورده باید در همان حال همچون اهرمی در مبارزات او به ضد قدرت سیاسی سرمایه داران و زمینداران خدمت کند. زمینداران و سرمایه داران همواره امتیازات سیاسی خود را برای دفاع از انحصارات اقتصادی خود، جاودانه کردن آن و برده ساختن کار به خدمت می‌گیرند. بنابراین فتح قدرت سیاسی وظیفه بزرگ طبقه کارگر است.»

می‌دانیم یک حزب کمونیست باید رابطه مناسب و درستی بین فعالیت مخفی و علنی، فعالیت قانونی و غیرقانونی برقرار کند. ولی بین فعالیت علنی و قانونی با حزب علنی و قانونی تفاوت های اساسی وجود دارد. یک حزب کمونیست توده ای (به این مفهوم که چنان بزرگ باشد که شمار قابل ملاحظه ای از توده های کارگر را دربرگیرد) خود به خود حزبی علنی و قانونی نیست. علنی بودن تمام یک حزب به شمار اعضای آن بستگی ندارد. علنی بودن حزب، خط مشی ای است که خود آن حزب اتخاذ می‌کند. قانونی بودن حزب کمونیست با آنکه به حدود دموکراسی بورژوازی در یک کشور بستگی دارد، ولی یک حزب کمونیست انقلابی توده ای معمولاً همه تخم مرغ های خود را در یک سبد نمی‌چیند، یعنی با وجود شرایط فعالیت قانونی، خود را به حزب کاملاً علنی و قانونی تبدیل نمی‌کند.

«هسته های کارگری کمونیستی» واحد استخوان بندی حزب کمونیست است و هیچ حزبی بدون هسته های کارگری کمونیستی نمی‌تواند حزب کمونیست باشد. این واحد ضرورتاً در جامعه سرمایه داری تشکلی است مخفی و اساساً محور فعالیتش غیر قانونی است، حتی اگر به مقتضای

سندیکا»، بستگی به شرایط سیاسی و اجتماعی هر کشور و پیشروی یا عقب نشینی نیروهای بورژوازی و پرولتاریا دارد. در تشکل توده ای کارگران از سطح واحد پایه تا سطح اتحادیه (سندیکا) و سطوح بزرگتر، همه کارگران می توانند عضو باشند، در حالی که از سطح هسته کارگری کمونیستی تا سطح حزب کمونیست، تنها کمونیستها عضوند.

ادامه دارد

پیام گشایش اتحادیه بین المللی کارگران

کارل مارکس

منابع ترجمه

این متن از روی ترجمه فرانسوی نقل شده در «شورای عمومی انترناسیونال اول 66- 1864، صورت جلسه ها»، مسکو، پروگرس 1972 صفحات 248 – 233، و متن انگلیسی براساس کتابچه ای بنام «پیام گشایش و اساسنامه موقت اتحادیه بین المللی کارگران» لندن 1864، ترجمه و نیز با ترجمه سوئدی آن در کتاب «کارل مارکس/فردریش انگلس، درباره مسائل برنامه ای، کلاسیک های مارکسیسم ش 8» انتشار شرکت فرهنگ پرولتری، صفحات 144 – 134، مقایسه شده است.

مترجم سهراب شباهنگ

ویراستار بهروز فرهیخته

شرایط در فعالیتهای علنی و قانونی شرکت داشته باشد، زیرا اساس مبارزه اش، از نظر سلبی، در هم شکستن قدرت سیاسی حاکم، لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و لغو کار مزدی است. شرکت هسته های کارگری کمونیستی در فعالیت های علنی و قانونی به شکل شرکت فرد کارگر در این عرصه هاست و نه همچون عضو این هسته ها. این قاعده حتی هنگامی که کارگر کمونیست عضو هسته کارگری کمونیستی در واحد پایه تشکل توده ای کارگران شرکت دارد، معتبر است. این امر نافی آن نیست که کمونیست ها به صورت هماهنگ – با رعایت شرایط امنیتی – در واحدهای پایه ای تشکل های کارگری شرکت کنند و استراتژی و تاکتیک واحدی در این زمینه داشته باشند. اما مخفی، علنی، قانونی و غیرقانونی بودن واحد پایه تشکل توده ای کارگران که در کارخانه ها و مراکز کار کارگران مزدی فعال است، و مخفی، علنی، قانونی و غیرقانونی بودن تشکل توده ای کارگران که از پیوستن این واحدها در ابعاد هرچه وسیع تر به وجود می آید، کاملاً بستگی به عوامل بسیار گوناگون سیاسی و اجتماعی دارد. مثلاً در جامعه ای که استبداد و اختناق کامل بر آن حاکم است این واحدهای پایه ای و حتی تشکل های توده ای کارگران چاره ای جز این ندارند که فعالیت مخفی داشته باشند و هرچه بندهای استبداد و اختناق شل تر شوند امکان فعالیت نیمه مخفی و یا حتی علنی بیشتر می شود. پس «هسته های کارگری کمونیستی» و تشکیلات بنیادی حزب کمونیست در جامعه سرمایه داری، عموماً – جز در حالات استثنائی – تشکل های مخفی اند، در حالی که مخفی بودن «واحد پایه تشکل های توده ای کارگری» یا به عبارت دیگر «واحد پایه اتحادیه کارگری»، «واحد پایه

کارل مارکس

پیام گشایش اتحادیه بین المللی کارگران

بنیان گذاری شده در 28 سپتامبر 1864 در

یک گردهمایی همگانی

در سن مارتین هال ، Long Acre ، لندن

کارگران!

این واقعتی بسیار چشمگیر است که سیه روزی توده های زحمتکش از 1848 تا 1864 کاهش نیافته، در حالی که این دوره از نظر پیشرفت صنعت و گسترش بازرگانی بی نظیر بوده است. در سال 1850، یک ارگان میانه رو و بسیار مطلع بورژوازی انگلیس پیشگویی کرد که اگر صادرات و واردات انگلستان 50 درصد افزایش یابد، فقر به صفر خواهد رسید. افسوس! در 7 آوریل 1864 وزیر دارائی انگلستان [گلدستون]، مخاطبان پارلمانی خود را با اعلام اینکه در سال 1863 «مجموع صادرات و واردات به 443955000 پوند استرلینگ رسیده» به وجد آورد. «این مبلغ شگفت انگیز تقریباً به اندازه سه برابر رقم تجارت بریتانیا در دوره نسبتاً اخیر سال 1843 است!» با این همه او با فصاحت و هیجان درباره «فقر» سخن گفت. او ندا سرداد: «به آنهایی که در مرز فقر زندگی می کنند»، به «مزدهای افزایش نیافته»، به «زندگی انسانهایی که از ده مورد آن، نه تا چیزی جز تنازع بقا نیست» «فکر کنید». اما درباره مردم ایرلند، که در شمال آن ماشینها و در جنوب آن گله های گوسفند هرچه بیشتر جای آدمها را می گیرند، هرچند حتی گوسفندان در این سرزمین بدبخت - البته نه به سرعت انسان ها - رو به کاهشند، چیزی نگفت. او آن چیزی را که نمایندگان ده هزار تن افراد طبقه بالای کشور، در

وحشتی ناگهانی، برملا ساخته بودند، تکرار نکرد. هنگامی که وحشت به قتل رسیدن از طریق خفه شدن با میله آهنی [قتل به شیوه اسپانیایی] به حد معینی رسیده بود (1)، مجلس لردان خواستار تحقیق و گزارشی در باره تبعید [زندانیان] به مستعمرات و اعمال شاقه شد. بدینسان حقیقت در کتاب آبی حجیم 1863 آشکار گشت. در آنجا با ارقام و داده های رسمی نشان داده شده که بدترین جانیان محکوم به اعمال شاقه انگلیس و اسکاتلند، بسیار کمتر از کارگران کشاورزی این دو سرزمین جان می کنند و بسیار بهتر از آنها تغذیه می شوند. اما این همه داستان نیست. هنگامی که جنگ داخلی آمریکا، کارگران کارخانه را در لانکاشایر و چشایر به خیابان انداخت، همان مجلس لردان، پزشکی را با مأموریت تحقیق درباره اینکه چه مقدار کربن و ازت در ارزان ترین و ساده ترین شکل به طور متوسط برای «پیشگیری از بیماریهای ناشی از گرسنگی» کافی است، به مناطق صنعتی فرستاد. دکتر اسمیت، پزشک مأمور این کار، کشف کرد 28000 گرن (2) (grain) کربن و 1330 گرن ازت جیره هفتگی ای است که به طور متوسط یک فرد بالغ را دقیقاً در سطح اندکی بالاتر از وضعیت بیماریهای ناشی از گرسنگی نگه می دارد و این مقدار تقریباً مطابق خوراک ناچیز کارگران پنبه بود. (3) اما این هنوز تمام موضوع نیست! همین پزشک دانشمند کمی بعد از سوی بخش پزشکی شورای سلطنتی مأموریت یافت تا درباره وضع تغذیه کارگران فقیرتر تحقیق کند. نتیجه تحقیقات او که در «ششمین گزارش در باره وضع سلامت عمومی» وارد شده، در سال جاری به دستور پارلمان منتشر گشت. دکتر چه چیزی کشف کرد؟ [آری که] ابریشم بافان، زنان دوزنده، دستکش سازان، جوراب بافان و غیره حتی آن جیره بخور و نمیر کربن و ازتی را که کارگران پنبه بیکار شده به طور متوسط دریافت

می دارند که «فقط برای پیشگیری از بیماریهای ناشی از گرسنگی کافیس»، بدست نمی آورند.

گزارش رسمی می افزاید «نباید فراموش کرد مردم فقط از فرط ناچاری کمبود غذا را تحمل می کنند و قاعدتا فقر غذائی شدید همواره پس از محرومیت های گوناگون دیگری که پیش از آن رخ داده اند، شروع می شود ... حتی حفظ پاکیزگی گران و دشوار به نظر می رسد، و اگر هنوز در آنجا کوششهایی برای احترام به خود از این جهت به عمل آید، این کار به بهای تحمل شکنجه گرسنگی بیشتر صورت می گیرد.» «این تأملات به ویژه از آن جهت دردناکند که انسان به یاد آورد این فقر، فقر سزاوار تنبلی نیست، بلکه در همه موارد فقر جمعیت های کارگری است. در واقع، کاری که این جیره ناچیز را تأمین می کند، در اغلب موارد فوق العاده طولانی است.»

گزارش این واقعیت عجیب و نامنتظر را آشکار می کند:

«از همه سرزمینهای پادشاهی متحد [بریتانیا] (یعنی سرزمینهای انگلیس، ویلز، اسکاتلند و ایرلند) جمعیت کشاورزی انگلیس - این ثروتمندترین سرزمین کشور - بی تردید بدترین وضع تغذیه را دارد»، اما حتی فقیرترین کارگران کشاورزی برکشایر، آکسفورد شایر و سامرست شایر از وضع تغذیه ای بسیار بهتر از اکثر کارگران خانگی شرق لندن برخوردارند.

چنین است داده های رسمی ای که در سال 1864 در ارض موعود هزاره تجارت آزاد، به دستور پارلمان منتشر شده است، در همان لحظه ای که وزیر دارائی در مجلس عوام می گفت:

«وضعیت کارگر بریتانیائی، بطور متوسط، چنان بهبود خارق العاده ای یافته که نظیر آن را در هیچ کشور و هیچ زمانی سراغ نداریم.»

در میان این مدیحه سرائی های رسمی، یادآوری خشک و کوتاه «گزارش درباره وضع سلامت عمومی» طنزین می اندازد:

«بهداشت عمومی کشور به معنی سلامت توده های آن است، و اگر این توده ها تا پائین ترین لایه های اجتماعی از حداقل رفاه بی بهره باشند تندرستی آنها تقریباً ناممکن است.»

وزیر دارائی مبهوت «پیشرفت کشور»، که آمار و ارقام در برابر چشمانش می رقصند، با لحنی آکنده از سرخوشی دیوانه وار فریاد برمی آورد: «از 1842 تا 1852 درآمد قابل مالیات کشور 6 درصد افزایش یافت، اما همین درآمد طی هشت سال، از 1853 تا 1861، 20 درصد بالا رفت! این واقعیت آنقدر شگفت آور است که باورکردنی نیست». گلاستون می افزاید: «این افزایش سرگیجه آور ثروت و قدرت کاملاً به طبقات دارا محدود است.»

اگر می خواهید بدانید «این افزایش سرگیجه آور ثروت و قدرت که کاملاً به طبقات دارا محدود است» در چه شرایطی از سلامت از دست رفته، روحیه آسیب دیده و تباهی فکری، از سوی طبقات زحمتکش تولید شده به توصیفی که از کارگاه های دوزندگی مردانه و زنانه، و چاپخانه ها در آخرین «گزارش در باره وضع سلامت عمومی» آمده نگاهی بیندازید. آن را با اظهارات «گزارش کمیسیون اشتغال کودکان» در سال 1863 مقایسه کنید که در آنجا مثلاً گفته می شود:

«سفالگران به عنوان طبقه، چه مرد چه زن، جمعیتی تباه شده از نظر جسمی و روحی را تشکیل می دهند»، «کودک ناسالم به پدر یا مادر ناسالم تبدیل می شود و تباهی نژاد [نسل] نتیجه اجتناب ناپذیر آن است»، و «اگر استخدام از سرزمین های مجاور و ازدواجهای مختلط با نژادهای قوی تر [سرزمینهای مجاور] نبود،

سرعت تباهی نژادی در استافوردشایر از این هم بیشتر می‌شد».

به کتاب آبی، در مورد «شکایات کارگران نانوائی»، تنظیم آقای تره من هی یو Tremenheere، نگاهی بیندازید! چه کسی از خواندن این تناقض، که بازرسان کارخانه‌ها آن را آشکار کرده‌اند و مورد تأیید اداره ثبت است، برخورد نمی‌لرزند؟ طبق این گزارش، سلامت کارگران لانکاشای، هنگامی که به خاطر کمبود پنبه از کارخانه‌ها اخراج شده بودند و محقرانه‌ترین تغذیه را داشتند، نسبت به زمان اشتغال، بهبود چشمگیری یافت و مرگ و میر کودکان به خاطر آنکه سرانجام مادرانشان فرصت یافتند تا به آنان بجای «شربت گادری» (4) از پستان خود شیر دهند، کاسته شد.

باز هم به پشت مدال نگاه کنید! «گزارش مالیات بر درآمد و دارائی» که 20 ژوئیه 1864 به مجلس عوام ارائه شد می‌گوید بر عده کسانی که درآمد سالیانه آنها طبق ارزیابی اداره کل مالیات 50000 پوند استرلینگ یا بیشتر است، 13 نفر افزوده شده یعنی از 5 آوریل 1862 تا 5 آوریل 1863، از 67 نفر به 80 نفر رسیده است. همان گزارش این واقعیت عجیب را آشکار می‌کند که حدود 3000 نفر، درآمد سالیانه‌ای برابر با 25 میلیون پوند استرلینگ را، که بیش از مجموع درآمد سالیانه همه کارگران کشاورزی انگلیس و ویلز است، بین خود تقسیم می‌کنند. آمار جمعیت سال 1861 را باز کنید، خواهید دید که عده مالکان مذکر زمین در انگلستان و ویلز از 16934 نفر در سال 1851 به 15066 نفر در سال 1861 رسید، یعنی رشد تمرکزی برابر 11% در ده سال. اگر تمرکز زمین‌های کشور در دست عده‌ای محدود به همین روال پیش رود مسئله‌ی زمین به نحو غریبی حل خواهد شد، همانگونه که در امپراتوری روم، نرون پس از کشف اینکه نصف

استانهای آفریقائی متعلق به شش نجیب زاده است، تبسمی مکارانه بر لب آورد.

ما روی این واقعیات که «آنقدر شگفت آورند که باور کردنی نیستند» زیاد مکث کردیم زیرا انگلستان در رأس صنعت و بازرگانی اروپاست و در حقیقت بازار جهانی را نمایندگی می‌کند. به یاد آوریم که چند ماه پیش یکی از فرزندان پناهنده لئوی فیلیپ علناً به کارگران کشاورزی انگلستان به خاطر بالاتر بودن درآمد آنان از همقطارانیشان در آنسوی کانال مانش، [در فرانسه]، تبریک گفت. در حقیقت با توجه به اختلافات شرایط محلی، می‌بینیم که همه واقعیات‌های انگلیسی در مقیاسی کوچک‌تر در همه کشورهای صنعتی و رشد یافته اروپای قاره‌ای، بازتولید می‌شوند. در همه آنها از سال 1848 تکاملی بی‌سابقه در صنعت و گسترش غیر قابل تصور صادرات و واردات رخ داده است. همه جا «افزایش ثروت و قدرت که کاملاً به طبقات دارا محدود شده» واقعاً «سرگیجه‌آور» بوده است. در همه آنها، مانند انگلستان، مزد واقعی، یعنی آن مقدار وسائل معیشتی که می‌توان با مزد اسمی خریداری کرد، برای بخش کوچکی از طبقه کارگر تا حدی افزایش یافته، اما در بیشترین موارد، افزایش اسمی مزدها، نشانگر دسترسی مزد بگیران به رفاهی بیشتر نبوده است، همانگونه که افزایش هزینه [سرانه] نگهداری ساکنان نوانخانه‌ها و یتیم‌خانه‌های پایتخت از 7 پوند و 7 شلینگ و 4 دیم در سال 1852 به 9 پوند و 15 شلینگ و 8 دیم در سال 1861، رفاهی بیشتر برای این تیره بختان فراهم نکرده است. همه جا، دست کم به همان نسبت صعود طبقات بالا از نردبان اجتماعی، توده عظیم طبقه کارگر پائین و پائین‌تر می‌رفت. بجز کسانی که نفعشان در این است به دیگران بهشت خیالی ابلهان را وعده دهند، برای هر ذهن آزاد از پیشداوری این حقیقتی انکارناپذیر است که نه تکامل

و بهبود ماشینها، نه هیچ کشف شیمیائی، نه کاربرد علم در تولید، نه بهبود در وسایل ارتباط، نه مستعمرات جدید، نه مهاجرت، نه گشایش بازارهای جدید، نه تجارت آزاد، و نه همه اینها با هم، نمی توانند فقر طبقات زحمتکش را برطرف سازند. برعکس تا هنگامی که زیربنای معیوب کنونی به زندگی خود ادامه دهد، هر پیشرفت تازه نیروهای مولد کار، ضرورتاً به تعمیق تمایزهای اجتماعی می انجامد و تضادهای اجتماعی را بیشتر نمایان می سازد. در این عصر پیشرفت «سرگیجه آور» اقتصادی، در پایتخت امپراتوری بریتانیا، مرگ از گرسنگی تقریباً به مرتبه یک نهاد اجتماعی ارتقا یافته است. این عصر، در سالنامه های [اقتصادی] جهان، با بازگشتهای پرشتاب تر، پردامنه تر و مرگبارتر آن طاعون اجتماعی که بحران صنعتی و تجاری نامیده می شود، مشخص می گردد.

پس از شکست انقلاب 1848، همه سازمان ها و نشریات سیاسی طبقه کارگر در اروپای قاره ای به دست آهنین قدرت درهم کوبیده شدند. پیشرفته ترین کارگران نومیدانه به آن سوی اقیانوس اطلس، به آمریکا، گریختند و رؤیای زودگذر رهائی، در مقابل دوره ای از تب صنعتی، پژمردگی روحی و ارتجاع سیاسی از میان رفت. شکست طبقه کارگر اروپای قاره ای، که تا حدی به خاطر دیپلماسی بریتانیا بود، که در آن هنگام مانند حالا در همبستگی برادرانه با کابینه سن پترزبورگ عمل می کرد، بزودی خود را به این سوی کانال سرایت داد. شکست جنبش کارگری در اروپای قاره ای، موجب فروکش شهامت طبقه کارگر بریتانیا و فرو ریختن اعتقاد او به هدف خود شد و در همان حال اعتماد به نفس تاحدی به لرزه در آمده اربابان زمین و پول را به آنان باز گرداند. آنان امتیازات اعلام شده را بی شرمانه پس گرفتند. کشف سرزمینهای جدید طلا به

مهاجرت عظیمی منجر شد و شکافهای جبران ناپذیری در صفوف پرولتاریای بریتانیا ایجاد کرد. برخی از فعال ترین اعضای سابق آن فریفته طعمه موقت امکانات شغل مهم تر و مزدهای بالاتر شدند و به «اعتصاب شکنان سیاسی» مبدل گشتند. [با مناسبات حاکم کنار آمدند].

همه کوششها برای حفظ و یا بازسازی جنبش چارتریستی کاملاً به شکست انجامید. همه ارگانهای مطبوعاتی طبقه کارگر یکی پس از دیگری به خاطر بی اعتنایی توده ها از بین رفتند و در حقیقت طبقه کارگر انگلیس هرگز در گذشته از نظر سیاسی چنین خنثی نشده بود. اگر در گذشته بین طبقه کارگر بریتانیا و طبقه کارگر اروپای قاره ای همبستگی عملی وجود نداشت، اکنون به هر حال یک همبستگی ناشی از شکست به وجود آمد.

با این همه دوران پس از 1848 جنبه های جبران کننده هم داشت، در اینجا تنها دو رویداد بزرگ را یاد آوری می کنیم.

پس از یک مبارزه سی ساله، که با پایداری تحسین برانگیزی ادامه یافت، طبقه کارگر با بهره گیری از یک شکاف موقت بین اربابان زمین و اربابان پول، موفق شد قانون ده ساعت کار [روزانه] را به دست آورد. فواید عظیم جسمی، اخلاقی و روحی ای که این اقدام برای کارگران کارخانه ها به همراه آورد و در گزارش های شش ماهه بازرسان کار هم ثبت شده، اکنون از همه طرف تأیید می گردد. بیشتر حکومت های اروپای قاره ای ناگزیر شدند قانون کارخانه های انگلیسی را در شکل کمابیش تغییر یافته بپذیرند و خود پارلمان انگلیس مجبور است هر سال قلمرو عمل آن را گسترش دهد. جدا از فایده عملی این قانون، برخی ویژگی های خوب دیگر در آن وجود دارد که موجب

موفقیت شگرف آن شده است. طبقه متوسط از زبان مشهورترین دانشمندان خود مانند دکتر اور Ure، پروفیسور سنیور Senior و فرزندان دیگری از این قماش پیش گوئی کرده و دائماً ورد زبانش بود که هرگونه دخالت قانونی برای محدود کردن ساعات کار، ناقوس مرگ صنعت انگلیسی خواهد بود، صنعتی که همچون خفاش خون آشام نمی تواند جز از طریق مکیدن خون انسان و به ویژه خون کودکان، زندگی کند. در دوره های باستان قربانی کردن کودک یک آئین مرموز دین مولوک (5) بود که صرفاً در موقعیت های بسیار رسمی شاید یکبار در سال انجام می شد. وانگهی در دین مولوک فقط فرزندان فقرا را قربانی نمی کردند.

جدا از وحشت آزمندان، آن چیزی که در مسئله محدود کردن قانونی ساعت کار به این جدال خصلتی واقعا پرحرارت و خشمگینانه می داد، نزاع بزرگی بود بین سلطه کور عرضه و تقاضا که شکل دهنده اقتصاد سیاسی طبقه متوسط است و تولید اجتماعی ای که با پیش بینی اجتماعی اداره می گردد و اقتصاد سیاسی طبقه کارگر را شکل می بخشد. بنابراین قانون ده ساعت کار نه تنها یک پیروزی بزرگ عملی، بلکه پیروزی یک اصل هم بود، برای نخستین بار اقتصاد سیاسی طبقه متوسط در برابر اقتصاد سیاسی طبقه کارگر آشکارا شکست خورده بود.

اما هنوز یک پیروزی کامل تر اقتصاد سیاسی کار، بر اقتصاد سیاسی سرمایه، در راه بود. منظور ما جنبش تعاونی و به ویژه کارخانه های تعاونی، این آفریده تلاشهای یاری نشده چند «دست» جسور است. ارزش این تجربه های بزرگ را نمی توان دست کم گرفت. آنها در عمل و نه با استدلال، نشان دادند تولید در مقیاس بزرگ و در انطباق با الزامات علوم مدرن، می تواند بدون وجود طبقه ای از کارفرمایان که طبقه ای از کارگران مزدی را استخدام کنند، انجام پذیرد،

آنها نشان دادند برای آنکه وسایل کار بارآور شوند، نیازی نیست که همچون وسیله سلطه و استثمار خود کارگران، به انحصار در آورده شوند، و نشان دادند کار مزدی مانند کار برده و کار رعیت صرفاً یک شکل اجتماعی گذرا و فرو مرتبه است که در مقابل کار تعاونی، که با دست داوطلب، ذهن نیرومند و قلب شاد انجام می گیرد، محکوم به نابودی است. در انگلستان بزر سیستم تعاونی را رابرت اوئن افشاند. آنها در اروپای قاره ای تجربه های کارگران را که در حقیقت نزدیک ترین نتیجه عملی آن تئوریها بودند به آزمایش در آوردند. تئوریهائی که البته اختراع سال 1848 نبودند، اما در آن هنگام با صدای بلند اعلام شدند.

در همان حال تجربه دوره 1864 - 1848 بی تردید ثابت کرد ادعای باهوش ترین رهبران طبقه کارگر در سالهای 1851 و 1852 در مورد جنبش تعاونی در انگلستان، هر چند در اصول عالی و در عمل مفید است، اگر در دایره تنگ کوششهای تصادفی و خصوصی کارگران مجزا محدود گردد نخواهد توانست نه رشد انحصار را که با تصاعد هندسی صورت می گیرد متوقف سازد، نه توده ها را رها کند، و نه حتی بار فقر آنها را به نحو محسوس سبک تر گرداند. شاید دقیقاً به همین دلیل است که اشراف رئوف، سخنرانان بشردوست بورژوا و حتی اقتصاد دانان سیاسی تیزبین که در گذشته می کوشیدند سیستم تعاونی را همچون اوتوپی رؤیابینان مسخره، و به عنوان ارتداد سوسیالیستی تکفیر کنند هم اکنون به مدیحه سرائی تهوع آور آن روی آورده اند. کار تعاونی، برای آنکه بتواند توده های زحمتکش را رهائی بخشد باید در مقیاس ملی تکامل یابد و در نتیجه از طریق وسایل ملی تقویت و ترویج شود. اما اربابان زمین و اربابان سرمایه همواره خواهند کوشید از امتیازات سیاسی خویش برای دفاع از انحصارات خود و جاودانه کردن

آنها بهره گیرند. آنها بسی دور از پیشبرد رهائی کار، هر مانع ممکن را بر سر راه آن قرار می دهند. به یاد آورید لرد پالمستون Lord palmerston در آخرین اجلاس پارلمان با چه تمسخر و تحقیری مدافعان لایحه حقوق اجاره کاران ایرلندی را به جای خود نشانند. او فریاد کشید: «مجلس عوام مجلس زمینداران است!»

بنابراین فتح قدرت سیاسی به وظیفه بزرگ طبقه کارگر تبدیل گشته است. به نظر می رسد طبقه کارگر این را درک کرده باشد، زیرا در انگلستان، آلمان، ایتالیا و فرانسه شاهد تجدید حیات همزمان خواستهای مشترک و نیز کوششهایی برای تجدید سازمان سیاسی حزب کارگران هستیم.

کارگران از یک عنصر پیروزی برخوردارند و این عده آنهاست، اما عده، هنگامی در موازنه اثر می گذارد که از طریق تشکل، متحد، و از طریق علم رهبری شود. تجربه گذشته به ما آموخته است کیفر بی توجهی به پیوندهای برادرانه ای که باید بین کارگران کشورهای مختلف وجود داشته باشد و آنان را به پشتیبانی متقابل از یکدیگر در همه مبارزاتشان برای رهائی برانگیزد، شکست مشترک کوششهای پراکنده است. این فکر بود که کارگران کشورهای مختلف را بر آن داشت تا در 28 سپتامبر 1864 در یک گردهمایی عمومی در سن مارتین هال لندن گرد هم آیند و اتحادیه بین المللی کارگران را تشکیل دهند.

اعتقاد دیگری الهام بخش این گردهمایی بود.

اگر رهائی طبقات کارگر مستلزم همکاری برادرانه بین کارگران ملتهای مختلف است، پس آنها چگونه می توانند این وظیفه بزرگ را در حضور سیاست خارجی ای که به دنبال نقشه های جنایتکاران (6)، بازی کردن با پیشداوریهای ملی و به هدر دادن خون و دارائی مردم در جنگهای راهزنانه است، به انجام رسانند. این

نه خردمندی طبقات حاکم، بلکه مقاومت قهرمانانه طبقه کارگر انگلیس در برابر دیوانگی جنایتکارانه آنها بود که اروپای غربی را از غوطه ور شدن در ننگ جنگ صلیبی آنسوی اقیانوس اطلس برای جاودان سازی و گسترش برده داری، نجات بخشید. تأیید بی شرمانه، همدردی ریاکارانه یا بی اعتنائی احمقانه ای که با آن طبقات بالای اروپا شاهد تصرف دژ کوهستانی قفقاز و قتل پنهانی لهستان قهرمان و تجاوزهای عظیم و افسارگسیخته روسیه، این قدرت وحشی که سرش در سن پترزبورگ و دستش در هر کابینه اروپا قابل ردیابی است، همه اینها به طبقات کارگر این وظیفه را آموخت که باید اسرار سیاست بین المللی را به خوبی بشناسند، مراقب اقدامات دیپلماتیک حکومتهای خود باشند، در صورت لزوم با همه وسائلی که در اختیار دارند آنها را خنثی کنند و هنگامی که قادر به جلوگیری از آنان نیستند برای افشای همزمان آنها متشکل شوند و خواهان قوانین ساده اخلاق و عدالت باشند که باید بر روابط بین افراد و روابط بین ملت ها به عنوان قانون عالی حاکم باشد (7). مبارزه برای چنین سیاست خارجی ای جزئی از مبارزه عمومی برای رهائی طبقات کارگر است.

پرولترهای همه کشورها، متحد شوید!

زیرنویس ها

- (1) منظور موج قتل و جنایتی بود که در آن سالها در انگلستان رخ داده بود. مترجم
- (2) گرن grain یک واحد وزنی قدیمی در پزشکی و معادل 0/06 گرم بود. پس 28000 گرن کربن معادل 1680 گرم کربن و 1330 گرن ازت معادل 79/8 گرم ازت است. ویراستار

فرهنگ یهود به جد بزرگ این قوم ارتقا یافت، و مفهوم جهنم و آتش آن، بازمانده های دوران دین مولوک اند. شجاع الدین شفا در مقدمه خود بر ترجمه «کمدی الهی دانتته» کتاب «بهشت» صفحات 61-1060، در این باره می نویسد: «... "وادی هینوم" که در جنوب غربی اورشلیم قرار داشت و در زمان کنعانیان مرکز قربانی کودکان برای "مولوک" خدای خونخوار فنیقی بود، به صورت مظهر دوزخ یعنی عذابگاه ارواح بدکار در آمد، و از ترکیب سه کلمه ی "جه بن هینوم" (دره ی پسر هینوم)، کلمه "جه هینوم" و "جهنم" ساخته شد که "جحیم" عربی و "جهنم" ما از آن آمده است...». ویراستار

(6) در ترجمه سوئدی «مقاصد تجاوزکارانه» آمده است. ویراستار

(7) در ترجمه سوئدی که از متن بازنویسی شده مارکس به آلمانی صورت گرفته، این قسمت به صورت زیر آمده است:

«و همچون بالاترین گروه حافظ حقوق پایمال شده ملتها، قوانین ساده اخلاق و عدالت را که باید رابطه اشخاص حقیقی نسبت به یکدیگر را تنظیم کند، مطالبه نمایند.»

اما مضمون ترجمه سوئدی، در متن اصلی انگلیسی و در ترجمه فرانسوی که از متن بازنویسی شده صورت گرفته، وجود ندارد. ویراستار

اساسنامه عمومی اتحادیه بین المللی کارگران

کارل مارکس

این متن از روی متن انگلیسی کتابچه «پیام گشایش و اساسنامه موقت اتحادیه بین المللی کارگران» لندن ۱۸۶۴، و متن فرانسوی «اساسنامه عمومی و آیین

(3) شاید لازم نباشد به خوانندگان یادآوری کنیم غیر از آب و برخی مواد معدنی، کربن و ازت مواد خام غذای انسان را تشکیل می دهند. اما این عناصر ساده برای آنکه بتوانند سیستم انسانی را تغذیه کنند، باید در شکل مواد گیاهی یا حیوانی تأمین شوند. مثلاً سیب زمینی عمدتاً شامل کربن است در حالی که نان کامل wheaten bread در بردارنده مواد کربن دار و ازت دار به نسبت معینی است. کارل مارکس

(4) در ترجمه سوئدی این اثر در کتاب programfragor چاپ 1982 شرکت proletarkultur بجای «شربت گادری»، لغت opicmixturen آورده شده که به معنی شربت تریاک است. به نظر می رسد «شربت گادری» ماده غذائی آمیخته با تریاک بود که اطفال را به هنگام کار مادرانشان در کارخانه، آرام یا در خواب نگاه می داشت. ویراستار

(5) دین مولوک، دین مردم باستانی کنعان بود. کنعانیان برای درخواست وفور و آبادانی و رفع مصائب، از خدای خود مولوک، کودکانشان را در پیشگاه او قربانی می کردند. کنعان، ارض موعود یهودیان، شامل منطقه باستانی فلسطین و فنیقیه یا منطقه کنونی فلسطین، لبنان و سوریه بود.

کنعانیان هر سال و یا به مناسبتهای ویژه، یکی از کودکان خود را به حکم قرعه و بدون در نظر داشتن جایگاه اجتماعی والدین او، برای قربانی شدن، به دره ی «جه بن هینوم» می بردند. آنان جسد کودک قربانی شده را در آتش می سوزاندند.

رسم قربانی کردن کودکان با پیشرفت سازمان تولید یهود، که امکان تولید مازاد حیوانی را به وجود آورد، تحولی عظیم یافت و به رسم قربانی کردن حیوان بجای کودکان تبدیل شد. قصه توراتی ابراهیم نبی، که در

نامه اداری اتحادیه بین المللی کارگران» سند رسمی ای که شورای عمومی انترناسیونال تدوین کرده، ترجمه شده است. متن اخیر در سال ۱۸۷۱ در لندن چاپ شده است. این سند در «انترناسیونال اول، گزیده اسناد» زیر نظر ژاک فره مون، ژنو ۱۹۶۲ صفحات ۴۷-۲۴۵ و نیز در «انترناسیونال اول» نوشته ژاک دوکلو، ادیسون سوسیال، ۱۹۶۴، صفحات ۴۲-۳۷، چاپ شده است.

مترجم سهراب شباهنگ

ویراستار بهروز فرهیخته

اساسنامه عمومی اتحادیه بین المللی

کارگران

اکتبر ۱۸۶۴

نظر به اینکه:

رهایی طبقات کارگر (1) باید به دست خود کارگران صورت گیرد، مبارزه برای رهایی طبقات کارگر (2) نه به معنی مبارزه ای برای امتیازات و انحصارات طبقاتی، بلکه برای حقوق و وظایف برابر و الغای هرگونه نظام طبقاتی است؛

انقیاد اقتصادی انسان کارکن به انحصارگران وسایل کار، یعنی منابع زندگی، بنیاد بردگی در همه اشکال آن، سیه روزی های اجتماعی، تباهی فکری و وابستگی سیاسی است؛

بنابراین رهایی اقتصادی طبقات کارگر (3) آن هدف بزرگی است که هر جنبش سیاسی باید همچون وسیله ای به تبعیت آن درآید؛

همه تلاش های تکنونی در جهت این هدف بزرگ، به دلیل نبود همبستگی بین تقسیمات متعدد کار در یک کشور (4) و نبود پیوند برادرانه وحدت بین طبقات کارگر کشورهای مختلف، شکست خورده است؛

رهایی کار نه مسأله ای محلی و ملی، بلکه اجتماعی است که همه کشورهای را که در آنها جامعه مدرن مستقر شده دربرمی گیرد و حل این مسأله به همکاری نظری و عملی پیشرفته ترین کشورهای بستگی دارد؛

تجدید حیات کنونی (5) طبقات کارگر در صنعتی ترین کشورهای اروپا، در عین بیدار کردن امیدهای تازه، بیانگر هشدار رسمی برای پرهیز از اشتباهات کهن و فراخوانی فوری به منظور متحد کردن جنبش هایی است که هنوز جدا از هم و پراکنده اند؛

بنا به این دلایل:

اتحادیه بین المللی کارگران بنا نهاده شده است.

این اتحادیه اعلام می دارد:

همه جمعیت ها و همه افراد عضو آن، **حقیقت، عدالت و اخلاق** را مبنای رفتار خود نسبت به یکدیگر و نسبت به همه انسان ها صرف نظر از رنگ، اعتقاد و یا ملیت آنها قرار می دهند؛

اتحادیه بر آن است که: **هیچ حقی بدون وظیفه و هیچ وظیفه ای بدون حق وجود ندارد.** (6)

با این روح است که اساسنامه زیر طرح شده است:

ماده ۱. این اتحادیه برای ایجاد مرکزی به منظور ارتباط و همکاری بین جمعیت های کارگری کشورهای مختلف که هدفی یکسان یعنی دفاع (7)، پیشرفت و آزادی کامل طبقات کارگر را دنبال می کنند، تأسیس شده است.

ماده ۲. نام این جمعیت، «اتحادیه بین المللی کارگران» خواهد بود.

ماده ۳. همه ساله یک کنگره عمومی کارگران مرکب از نمایندگان شاخه های اتحادیه برگزار خواهد شد. کنگره منویات مشترک طبقه کارگر را اعلام خواهد کرد، اقدامات لازم را برای فعالیت موفقیت آمیز اتحادیه بین الملل به عمل خواهد آورد و شورای عمومی جمعیت را، منصوب خواهد نمود.

ماده ۴. هر کنگره تاریخ و محل برگزاری کنگره بعدی را معین خواهد کرد. نمایندگان در محل و تاریخ تعیین شده بدون فراخوان ویژه ای گرد خواهند آمد. شورای عمومی، در صورت نیاز، می تواند محل کنگره را عوض کند، اما این اختیار را ندارد که تاریخ آن را به عقب اندازد. کنگره محل اقامت و اعضای شورای عمومی را تعیین خواهد کرد. شورای عمومی ای که بدینسان انتخاب می شود این اختیار را دارد که عده اعضای خود را افزایش دهد؛

در هر کنگره سالانه، شورای عمومی گزارشی از کارهای خود خواهد داد. شورای عمومی می تواند در حالت اضطراری کنگره را پیش از موعد مقرر سالانه، فراخواند.

ماده ۵. شورای عمومی مرکب است از کارگران ملت های مختلفی که در اتحادیه بین المللی نمایندگی می شوند. شورا از درون خود، اعضای دفتری لازم برای اداره کارها مانند خزانه دار، دبیر کل، دبیرهای ویژه رابط برای کشورهای مختلف و غیره را انتخاب خواهد کرد.

ماده ۶. شورای عمومی به عنوان کارگزار (آژانس، رابط) بین المللی بین گروه های مختلف ملی و محلی عمل خواهد کرد، به نحوی که کارگران هر کشور

پیوسته در جریان جنبش های طبقه خود در کشورهای دیگر قرار گیرند، در همان حال تحقیقی درباره وضعیت اجتماعی کشورهای مختلف اروپا، تحت مدیریت واحد، به عمل آید، مسایل مورد علاقه عامی که از سوی یک جمعیت پیشنهاد می شود به همه کشورها منتقل گردد، و هنگامی که اقدامات عملی فوری لازم می گردد- مثلاً مانند مورد منازعات بین المللی - عمل جمعیت های متحد، همزمان و یکسان باشد. شورای عمومی اگر مناسب تشخیص دهد ابتکار ارائه پیشنهادهایی را به جمعیت های محلی و ملی به عهده خواهد گرفت. برای تسهیل ارتباطات، شورای عمومی گزارش های دوره ای منتشر خواهد کرد (8).

ماده ۷. از آنجا که پیروزی جنبش کارگران در هر کشور تنها از طریق نیروی اتحاد و تشکل تضمین می گردد و از سوی دیگر نظر به اینکه مؤثر بودن شورای عمومی انترناسیونال بستگی زیادی به این دارد که آیا این شورا با تعداد کمی مرکزهای ملی اتحادیه های کارگری در ارتباط است یا با تعداد زیادی از جمعیت های کوچک و نامرتبط، اعضای اتحادیه بین الملل حداکثر کوشش خود را به عمل خواهند آورد که جمعیت های پراکنده کارگری را در کشورهای خود، در اتحادیه های ملی، که از طریق ارگان های مرکزی ملی نمایندگی می شوند، متشکل سازند.

بدیهی است که کاربست این رهنمود به قوانین ویژه هر کشور، و جدا از موانع قانونی، به اینکه هر جمعیت محلی مستقل حق دارد به طور مستقیم با شورای عمومی ارتباط برقرار کند، بستگی دارد.

ماده ۸. هر بخش حق دارد دبیری برای ارتباط با شورای عمومی منصوب کند.

(7) در ترجمه فرانسوی: همکاری متقابل

(8) در ترجمه فرانسوی: یک بولتن دوره ای منتشر خواهد کرد

برگی از افتخارات رژیم جمهوری اسلامی

یحیی سمندر

۱۹ دی ۱۳۹۰

ایرج هوسمی، رئیس اتحادیه چای کاران، در گفتگو با خبرگزاری کار ایران (ایلنا) در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۹۰ گفت: «چای کاران برای تامین مخارج زندگی خود تکدی‌گری [گدائی] می‌کنند». او توضیح داد: «چای کاران بعد از خاتمه زمان برداشت که در فصل مهرماه است تا اردیبهشت آینده هیچ درآمدی ندارند... در این فاصله چایکاران باید به باغ‌هایشان رسیدگی کنند که در شرایط فعلی حتی قادر به اداره زندگی خود نیستند چه برسد به اینکه هزینه رسیدگی به مزارع و باغ خود را تأمین کنند.»

هوسمی افزود: «بسیاری از کشاورزان به خاطر اینکه شناخته نشوند در بازارهای لنگرود، لاهیجان و جاهای دیگر تکدی‌گری می‌کنند.» (تکیه بر کلمات از ما است).

بی گمان سیاست های اقتصادی جمهوری اسلامی و سودجویی سرمایه داران مختلف (تجاری، صنعتی و بانکی) نقش تعیین کننده ای در این فاجعه و فاجعه های مشابه دارد و این وضعیت داغ ننگ دیگری بر چهره پلید رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری در ایران است.

کسی که آشنائی مختصری با وضعیت چای کاران زحمتکش ایران داشته باشد می داند این نخستین بار

ماده ۹. هر کسی که اصول اتحادیه بین المللی را بپذیرد و از آنها دفاع کند می تواند عضو آن شود. هر شاخه، مسئول درستیکاری اعضای خود است.

ماده ۱۰. هر عضو اتحادیه بین الملل در صورت تغییر کشور از حمایت برادرانه اتحادیه بین المللی کارگران برخوردار خواهد شد.

ماده ۱۱. هر چند همه جمعیت های کارگری عضو اتحادیه بین المللی با پیوندی دایمی از همکاری برادرانه با هم متحد شده اند، اما سازماندهی موجود خود را دست نخورده حفظ خواهند کرد.

ماده ۱۲. تجدید نظر در [مواد] این اساسنامه در هر کنگره با تقاضای دو سوم اعضای حاضر، ممکن است.

ماده ۱۳. آنچه در این اساسنامه پیش بینی نشده از طریق آیین نامه های ویژه که هر کنگره می تواند آنها را بازبینی کند، تعیین خواهد گشت.

زیر نویس ها

(1) در ترجمه فرانسوی: رهایی طبقه کارگر

(2) در ترجمه فرانسوی: طبقه کارگر

(3) در ترجمه فرانسوی: طبقه کارگر

(4) در ترجمه فرانسوی: «نبود همبستگی بین کارگران حرفه های مختلف در یک کشور»

(5) در ترجمه فرانسوی: تجدید حیات جنبش کنونی کارگران. صنعتی ترین کشورهای اروپا

(6) در ترجمه فرانسوی: هیچ وظیفه ای بدون حق و هیچ حقی بدون وظیفه وجود ندارد.

نیست که حتی در رسانه های دولتی و رسمی ایران و نیز در گفتارهای مقامات رژیم، از جمله در مجلس شورای اسلامی، یعنی در مجمع «عصاره های رذیلت» رژیم، جنبه هایی از زندگی دهشت بار چای کاران بازگو می شود. همه ساله ترجیح بندهای واقعی و در عین حال ملال انگیزی از «عدم پرداخت بدهی های دولت به چای کاران»، «نبودن یا کمبود تسهیلات مناسب برای کشاورزان»، «نبودن کمک های فنی در زمینه اصلاح کشت و افزایش بازدهی و تنوع محصول»، «روی دست ماندن چای تولیدی کشاورزان و نیز کارخانه های فرآوری چای به علت عدم اجرای تعهدات دولت در زمینه خرید، پرداخت به موقع طلب های چای کاران»، «واردات بی در و پیکر چای و گروه های ذی نفوذ وارد کنندگان در دستگاه های دولتی»، «فروسدگی ماشین ها، تأسیسات و روش های فرآوری و بسته بندی و توزیع چای»، «کوچک بودن زمین ها و باغ های چای و بنابراین عدم امکان استفاده از تجهیزات مدرن کاشت و برداشت چای» و غیره از زبان گروه های مختلف تکرار می شود. در همان حال شاهد تکرار قهقراپی وضع کشاورزان چای کار و نیز کارگران کارخانه های چای سازی یعنی وخامت روزافزون سطح زندگی کارگران و زحمتکشان شاغل در این رشته هستیم.

واقعیت این است که در نظام سرمایه داری هیچ آینده ای برای کارگران و زحمتکشان غیر پرولتری، از جمله دهقانان فقیر و متوسط، وجود ندارد. تولید کنندگان خرد، از جمله دهقانان خرده مالک، در نظام سرمایه داری محکوم به تجزیه و نابودی هستند.

بازرگانان و کارخانه داران چای در ایران، بانک های اعتباری و کشاورزی، نزول خواران و سلف خران و دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی، هیچ کدام تمایل و توانایی بهبود وضع دهقانان زحمتکش به طور اعم و چای کاران به طور اخص را ندارند. بازرگانان چای

ایران اساساً وارد کننده اند و زندگی چای کاران برایشان پیشیزی ارزش ندارد. کارخانه داران چای - اگر خواهان ادامه فعالیت تولیدی باشند و به بورس بازی روی زمین و غیره روی نیابند - خواهان پرداخت کمترین قیمت برای برگ چای هستند و واردات چای نیز به کاهش قیمت چای خریداری شده از تولید کننده داخلی دامن می زند. مؤسسات اعتباری - از جمله بانک کشاورزی، صرف نظر از اینکه حجم کل اعتبارات و تسهیلاتشان کم است - اعتبارات را اساساً به سوی مؤسسات وابسته به بورژوازی بوروکرات - نظامی، مزارع و تأسیسات بزرگ کشاورزی خصوصی و دولتی و نیمه دولتی تخصیص می دهند و یا به طور کلی بنا به سرشت سرمایه دارانه خود به سوی مواردی که سود زیاد و خطر کم داشته باشد سرازیر می کنند. دولت جمهوری اسلامی نیز مدافع سرمایه داران و زمینداران و به طور کلی استثمارگران است و نه حامی دهقانان و دیگر تولید کنندگان خرد.

آری، دهقانان زحمتکش، و از جمله چای کاران، هیچ آینده ای در نظام سرمایه داری ندارند. تنها در نظام سوسیالیستی است که تولید کنندگان خرد می توانند از طریق ایجاد تعاونی های خود، یعنی تعاونی های مولدان مستقیم، با کمک های اقتصادی، فنی و سازمانی دولت کارگری و براساس اقتصادی با نقشه و برنامه، تولید خود را گسترش دهند و زندگی مادی و معنوی خود را بهبود بخشند. شرکت های تعاونی، و به طور کلی بخش تعاونی، در نظام سرمایه داری عموماً زیر سلطه قوانین سرمایه داری و بازار و از نظر عملیاتی زیر نفوذ سرمایه داران، مقامات اداری، نظامی و پلیسی دولت های سرمایه داری قرار دارند. اما حتی اگر این تعاونی ها مستقل و دارای حسن نیت هم باشند کار چندان از دستشان ساخته نیست، چون وسایل تولید و پول در اختیار ندارند و مقهور بازار و قانون سود

هستند. در حالی که تعاونی های تولید کنندگان خرد در نظام سوسیالیستی، به علت قطع استنمار سرمایه داران و زمینداران، از میان رفتن سود خصوصی همچون نیروی محرک تولید، برقراری شرایط همیاری آزاد خود تولید کنندگان، یک کاسه کردن وسایل تولید (از جمله زمین) و دریافت کمک های اقتصادی، فنی و سازمانی از دولت کارگری و دیگر سازمان های طبقه کارگر و در اتحاد با تعاونی های کارگران و دیگر زحمتکشان می توانند تغییری ریشه ای در شیوه تولید و زندگی زحمتکشان شهر و روستا فراهم سازند.

بیش از دوسوم دهقانان ایران دهقانان فقیر و حدود بیست درصد آنها دهقانان متوسط اند. این توده عظیم از دهقانان زحمتکش در کنار صدها هزار کارگر مزدی کشاورزی متحدان طبیعی طبقه کارگر در ایران هستند. از این رو کارگران، به ویژه کارگران آگاه شهر و روستا می توانند و باید ریشه های ستم و استثمار را که دهقانان زحمتکش تحمل می کنند برای آنان توضیح دهند، باید به شکل مستقل زحمتکشان روستا و در درجه اول تشکل کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر یاری رسانند.

کارگران و زحمتکشان شهر و روستا بیش از ۹۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند و تمام تولید مادی و معنوی جامعه متکی بر کار آنان است. این توده عظیم در صورت ناآگاهی و عدم تشکل، هیچ، و در صورت آگاهی طبقاتی و تشکل، همه چیز است!

چند شعر

هفتمین نامه برای تارانتا - بابو

ناظم حکمت آگوست ۱۹۳۵

به یاد هانری باربوس

ترجمه ثمین باغچه بان

در مجموعه شعر «نامه هایی برای تارانتا - بابو» از ناظم حکمت، تارانتا - بابو نام همسر یک جوان حبشی (ایتیوپیایی) است که برای آموختن نقاشی ساکن رم، پایتخت ایتالیا بود، و به سبب فعالیت های سیاسی خود توسط پلیس در دوره تسلط فاشیسم بر ایتالیا، دستگیر و تیرباران شد. ناظم حکمت درباره این شعر نمادین می نویسد این جوان فرصت نیافت نامه ها را برای زنتش تارانتا - بابو بفرستد. آنها در همان اطاقی که نقاش جوان در آن زندگی می کرد به دست دوست حکمت که مستاجر بعدی این اطاق بود و زبان حبشی می دانست افتاد و او آنها را برای ناظم حکمت فرستاد. حکمت شعر «نامه هایی برای تارانتا - بابو» را به هانری باربوس تقدیم کرده است.

هانری باربوس Hanri Barbusse (۱۹۳۵- ۱۸۷۴) که ناظم حکمت شعر زیر را به یاد او تقدیم کرده نویسنده فرانسوی، مبارز آزادی خواه و ضد جنگ امپریالیستی بود و در سال ۱۹۲۳ به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد. او همچنین از آغاز شکل گیری فاشیسم به مبارزه با آن و بسیج مردم به ضد آن روی آورد.

می دانم،

بیش از پنج و شش نیست

سؤال هایی که چون شیشه های در بسته

در قفسه های مغز تو جای دارند.

گرچه تو سیاه جاهلی بیش نیستی

- همانند پرفسورهای حقوق بین الملل -

با این همه

اگر از تو بپرسم، و بگویم:

اگر موهای بلند و وز وزی بزهامان،

بریزد

و شیری که چون دو جوی روشنایی

از پستان های دو نیش آنان جاری است

بُرد

و پرتقال هامان

چون خورشیدبچه هایی بر شاخسار خود

بخشکند

و خشکسالی

با پاهای استخوانی اش

چون یک پادشاه بومی بر خاک هامان

بتازد،

تو چه خواهی کرد؟...»

تو به من خواهی گفت:

- همچون شب پرستاره ای که با نخستین روشنایی های
سحر

رنگ بیازد،

چکه چکه

خواهم باخت

آب و رنگم را

خواهم پژمرد

ذره

ذره.»

تو به من خواهی گفت:

- این چه سئوالی است که از یک زن آفریقایی می کنی؟

قحط

مرگ ماست،

و زندگی ست فراوانی.»

پس این چه حکمتی است،

تارانتا - بابو

که در اینجا کارها چنین وارونه است؟ ...

چنان دنیای حیرت آوری است این دنیا

که با قحط زنده است

و مرده است

در فراوانی ...

مردم،

سرگردانند در «کنار محله»ها

چون گرگان بیمار

گرگان گرسنه

و بسته است انبارهای پر از گندم.

کارگاه ها می توانند

با حریر ببافند راهی را که از زمین به خورشید می
رسد

مردم پاپتی

مردم برهنه

چنان دنیای حیرت آوری است این دنیا

که ماهی هایش قهوه می نوشند

کودکانش بی شیرند

که مردمش را با حرف می پرورند

خوک هایش را با سیب زمینی.

نیکی را چه سود؟

برتولت برشت

۱

نیکی را چه سود

هنگامی که نیکان، در جا سرکوب می شوند،

و هم آنان که دوستدار نیکانند؟

.

.

آزادی را چه سود

هنگامی که آزادگان، باید میان اسیران زندگی کنند؟

.

.

خرد را چه سود

هنگامی که جاهل، نانی به چنگ می آورد،

که همگان را بدان نیاز است؟

۲

به جای خود نیک بودن، بکوشید

چنان سامانی دهید، که نفس نیکی ممکن شود

یا بهتر بگویم

دیگر به آن نیازی نباشد.

.

.

به جای خود آزاد بودن، بکوشید

چنان سامانی دهید، که همگان آزاد باشند

و به عشق ورزی به آزادی نیز

نیازی نباشد.

.

.

به جای خود خردمند بودن، بکوشید

چنان سامانی دهید، که نابخردی

برای همه و هر کس

سودایی شود بی سود.

قالی بافان گویون بولاق

برتولت برشت

۱

بارها ستایش شده است

رفیق لنین.

مجسمه های نیم تنه و تمام قد از او می سازند.

نامش را بر شهرها می نهند، و بر کودکان نیز.

خطابه هایی به همه ی زبان ها می خوانند،

در انجمن ها و میتینگ ها

از شانگهای تا شیکاگو،

برای بزرگداشت لنین.

اما اینچنین او را ارج داشته اند، قالی بافان گویون

بولاق -

دهکده بی کوچک در جنوب ترکمنستان:

بیست قالی باف، شب هنگام، در آنجا هستند،

از تب، لرزان، و از کارگاه محقرشان

تب زبانه می کشد.

ایستگاه راه آهن از انبوه پشه پوشیده است. گزندایی

از مرداب برمی خیزد، مردابی که پشت

گورستان قدیمی ده است.

.

.

اما قطاری که

هر دو هفته یک بار، آب آشامیدنی و توتون می آورد،

خبر می آورد که:

روز بزرگداشت رفیق لنین نزدیک است.

و مردم گویون بولاق،

مردم فقیر، قالی بافان، تصمیم می گیرند

که مجسمه نیم تنه بی از رفیق لنین

در دهشان برپا دارند.

به هنگام گردآوری پول برای مجسمه،

مردم ده، لرزان از تب، می آیند.

و چند کوپک پولی را که دشوار، به دست آورده اند

با دست های لرزان، می دهند.

" استپاگامالف " از ارتش سرخ،

پول ها را - در نهایت امانت - می شمرد، و به دقت
می بیند،

فداکاری ایشان را برای بزرگداشت لنین

و دلشاد می شود،

اما او، دست های لرزان را نیز می بیند.

و ناگهان، پیشنهاد می کند:

با پولی که برای مجسمه گرد آمده، نفت بخريد

و روی مرداب پشت گورستان بریزید،

مردابی که زادگاه پشه هاست،

پشه هایی که تب آفرینند.

بدین سان، در گویون بولاق، مبارزه می کنیم

و بدینگونه ارج می نهیم، روان آن رادمرد،

رفیق لنین را،

که هرگز فراموش نخواهد شد.

.

.

آنها بر این کار مصمم شدند - در روز بزرگداشت.

سطل های کهنه،

پر شده از نفت سیاه را

یکی از پی دیگری

به مرداب بردند

و مرداب را با نفت پوشاندند.

.

ما کارگران

هژیر سخنور

۱۳۹۰ دی ۱۵

ما کارگران، از بهر رهایی شکم هامان،

از بی غذایی ها،

اندک اندک می فروشیم نیروی کار خود را؛

و جایی که در آن کار می کنیم،

همچون برده ای عادت کرده به بردگی،

حسش نمی کنیم، که آشیانه ماست.

زندان ما هر چه باشد،

در هر کجا که باشد،

در این یا آن سوی زمین،

آنجا که کارخانه، کارگاه،

یا باغ و مزرعه اش، نامند،

آنجا که اراده ای دیگر

حتی نفس ها مان را تنظیم می کند

حس آشیان و آرامشی

در آن جا، نیست برای ما!

برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان

پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

بدین گونه در خدمت خویش بودند،

همچنان که لنین را ارج می نهادند.

و او را می ستودند و به خویش سود می رساندند.

پس، ایشان، خواست آن مرد را فهمیده بودند.

۲

شنیدیم که چگونه مردم گویون بولاق

لنین را ارج نهادند، و آنگاه، به هنگام شب،

پس از آنکه نفت را بر مرداب ریختند

مردی از جمع به پا خاست و خواست

که تابلویی در ایستگاه راه آهن نصب شود،

و بیان کند، تمامی ماجرا را

تغییر نقشه و تبدیل

نیم تنه ی لنین را به ریشه کنی تب

وسیله ی چند تن نفت

و این همه را، به قصد بزرگداشت لنین.

.

.

این کار را نیز کردند

و تابلو، آویخته شد.
